

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

Literary-Cultural

afgazad@gmail.com

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۰ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۹۴

قصائد

- ۹۰ -

قصیده در مدح خلیفه سوم

دوش چو گرد طلیسان^۱، مهر^۲ و طای اغیری
در شکم خُم زمین، گشت نهفته جام جم
ظُلّ زمین کشیده شد، جانب ثورِ آسمان
نطع فلک ازو تهی، بود چو کیسه^۳ رهی
رسم بود که جام می، ساغر زر نشان بود
(بهر دماغ خاکیان، کرده به بزمگاه شب)
خِرَقه زرکش جهان، گشت قبای عنبری
رنگ^۴ ظلام درگرفت، آئینه سکندری
همچو عصای موسوی، جانب گاو سامری
باز چو گنج شایگان، گشت زر جعفری
جام میان می بود، ماه و شفق، چو بنگری
دور سپهر مجمری، جرم ستاره اخگری
(تا به کناره افق، زورق مهر خوری)

^۱ "طلیسان": (بر وزن "نردبان") کلمه عربی ست و به لباس فراخ و کشال روحانیان و بالخاصه راهبان زردشتی گفته شود.

^۲ "وطاء": (به کسر اول) کلمه عربی و در معنای "فرش"

^۳ الف. زنگ

^۴ "رهی": کلمه دری و در معنای "نوکر" و "کیسه رهی"؛ یعنی "جیب نوکر"، که همیشه خالی ست!!!

زهره بدان که حوت را، داخل مهر خود کند
تیر به صفحه ظهور، آمده همچو نقطه ای
راقم چارمین رقم، ثالث چار محترم
بوی اگر ز خلق او، باد به بوستان برد
ای رخ دلفریب تو، رشک بتان آذری
در چمن سهی قدان، پیش قد رسای تو
مرغ دل جهانیان، صید تو شد، دگر منه
آتش رشک عارضت، ریخت به آب و خاک و گل
عکس رخ تو در مُحاق، از به رخ قمر فند
مهر چه و حقیقتش، باز به دوش می کشد
باز ز پرده کتان، رخ بنمای ماه من!
چند من از فراق تو، خون جگر همی خورم
سر ز خط وفا مکش، پا به ره جفا منه
ورنه ز دست جور تو، داد بَرَم^۱، بر شهی
قاسم جنت و سقر^{۱۱}، آن که در آسمان دین
عرصه مُلک را کند، هیبت او مُبارزی
دین چو یکی بنا بود، صاحب شرع سقف آن
طائر فکری کی رسد، در حرم^{۱۴} مدیح شان
در ره حب شان قدم، هرکه به صدق می زند

گشته به عقد دائمی، همسر و جفتِ مشتری
کز بر نون قلم زند، کلک سپهر سروری
مدحت او ز کیف و کم، پیش بود چو بشماری
طرف چمن به فصل دای، پر شود از آگل طری
شد ز زحل و مه ترا، مهر به زهره مشتری
بید معلق آمده، غیرت سرو^۷ کشمیری
دام ز زلف مشکبو، دانه ز خال عنبری
داد به باد طره ات، دفتر مشک^۸ اذفری
باز به عکس مه نهد، نور به مهر خاوری
غاشیه^۹ جمال تو، در خم چرخ چنبری
تا چو کتان بر آسمان، پرده ماه بردی
چند تو از ره ستم، یاد ز من نیاوری
شیوه مهر ساز کن، درگذر از ستمگری
کز بن گوش بنددش، چرخ میان، به چاکری
رایت عرش سای او، گشته علم به محوری
بیشه دهر را کند، صولت او^{۱۲} غظنفری
چار خلیفه رکن^{۱۳} دان، کرده به هم برابری
بط نرسد به قعر بحر، ارچه کند شناوری
باد به کام او همی، سیر سپهر اخضری

وان، که بود ز دشمنان، باد به دهر، تا بُود

از همه راستی برون، وز همه شادایی بری

^۵ (سه مصراع بالا در نسخه کاتب موجود نبود)

^۶ "گل طری" در معنای "گل تازه" است، چون "طری" در عربی "تازه" و "باطروات" را گویند. در دیوان حاضر "تری" آمده بود، که به "طری" تصحیح گردید.

^۷ "کشمیری" مراد از "کاشمیری" است، چون بهترین سرو از "کاشمر" برخیزد.

^۸ "اذفر": (به وزن "اکبر") کلمه عربی و در معنای "پربوی" است و "اذفری" منسوب بدان

^۹ "غاشیه": کلمه عربی و در معنای "پرده"

^{۱۰} "داد بردن" یعنی "دادخواهی کردن"

^{۱۱} "سقر": (بر وزن "سفر") کلمه عربی و در معنای "دوزخ"

^{۱۲} "غظنفر" در عربی "شیر را گویند و ترکیب دری "غظنفری" در معنای "شیرگری" و کنایه از "شجاعت" است

^{۱۳} رکن ها

^{۱۴} "مدیح": کلمه عربی و در معنای "ستایش"